

اعتراضیه ای به نوشته رفیق منصور حکمت

محمد شافعی

این دیگر امر پذیرفته شده‌ای است که در حزب ما گرایش‌های سیاسی مختلفی وجود دارند و تا جائیکه به تبیین منصور حکمت مربوط می‌شود و در نوشته‌ها و مقالات مختلف بقلم او بیان شده است، این گرایش‌ها به سه دسته تقسیم شده‌اند: نخست گرایش راست ناسیونالیسم کرد، دوم گرایش راست شبه چپ نوئی و لیبرال و بالاخره سوم گرایش چپ.

اما سوال این است که هرگونه اختلاف نظر احتمالی در آینده و یا فعلاً موجود، حول مسائل مختلف سیاسی، تشکیلاتی الزاماً در یکی از این دسته بندی‌ها قرار می‌گیرد؟ آیا هر تبیین متفاوت از یک پدیده ناگزیر باید در یکی از این "ایسم"ها قالب زده شود؟ از نظر من خیر، و فکر میکنم جواب رفیق منصور حکمت هم به این سوال منفی است. چرا که هم اینک در جمع چهار نفره سابقاً کانون و اکنون د.س که بنا به تعریف همگی به گرایش چپ تعلق دارند، وجود اختلاف نظر بین آنها را حول یک پدیده واحد می‌توان مشاهده کرد. علاوه بر این اصطلاح حزب یک بنی هم فکر نمی‌کنم به این معنا باشد که آدمها در تمام موارد و در همه زمینه‌ها مثل هم بیندیشند، مثل هم تحلیل کنند و به یک نتیجه واحد هم برسند. بلکه بنظر من حزب یک بنی بیشتر بیانگر تعلق آدمهاست به یک دستگاه معین فکری طبقاتی و تعلق به یک جنبش معین اجتماعی. طبیعتاً این حزب نیز جناح چپ، راست و مرکز خود را خواهد داشت. بدون اینکه در مقاطع مختلف آدمهای معینی همواره راست یا همواره چپ باشند.

با ذکر این مقدمه قصد دارم وارد بحثی بشوم که احتمال می‌رود در آینده به یکی از موضوعات مورد مجادله درونی تبدیل شود.

رفیق منصور حکمت در جزوه‌ای تحت عنوان "ناسیونالیسم و رویدادهای کردستان عراق، نقدی بر سه نوشته از رفیق عبدالله مهتدی" دست به تلاش به نظر من ناموفق زده است تا با استناد به سه نوشته از رفیق عبدالله مهتدی در مورد وقایع اخیر کردستان عراق، نارسائیه‌ها و کاستی‌های این نوشته‌ها را به وجود یک تفکر ناسیونالیستی در بینش نویسنده آنها نسبت دهد.

در این جا من قصد دفاع از نوشته‌های رفیق عبدالله مهتدی را ندارم. بنظر من اشکالات چندی را می‌توان در آنها دید و برشمرد، که ایضا قصد ندارم وارد این بحث نیز بشوم. موضوعی که مرا وادار به نوشتن این سطور

می‌نماید، شیوه‌ای است که رفیق منصور حکمت در جزوه خود در قالب نقد یک نوشته در پیش گرفته است. شیوه‌ای که نه تنها به وضوح بیشتر دیدگاه‌های موجود در حزب ما کمکی نمی‌کند، بلکه برخلاف دیگر آثار رفیق منصور، آرزو می‌کنم هرگز سرمشق رفقای حزبی ما چه در مبارزات درون تشکیلاتی و چه در مبارزه با جریان‌های دیگر قرار نگیرد.

اشکالات عمده‌ای که، لااقل از نظر من، نوشته رفیق منصور بعنوان یک نقد سیاسی دارد به اختصار چنین می‌باشد.

– رفیق منصور بجای پرداختن به اصل نوشته‌ها بیشتر آنچه را که نوشته نشده است مورد نقد قرار می‌دهد. با توسل به کلمات و یا عباراتی در متن، سعی می‌کند امتداد آنها را در ذهن نویسنده، البته آنطور که خود می‌خواهد، پیگیری کند. چنین کاری که بیشتر به روان‌کاوی و انگیزه‌شناسی شباهت دارد تا نقد، معمولاً به سادگی به نتایجی ختم می‌شود که "دلخواه" نویسنده است. کمترین زیان این شیوه پوشیده ماندن اصل اختلاف است. بعلاوه با توسل به روان‌کاوی هرگز نمی‌توان واقعا کسی را مجاب نمود و حتی نمی‌توان حریف را خلع سلاح کرد.

– رفیق اتهاماتی را به رفیق عبدالله منتسب می‌کند اما دلیلی برای اثبات آنها نمی‌آورد. و در مواردی متوسل به ذکر پاره‌ای از اتفاقات درون تشکیلاتی می‌شود که اتفاقاً ربطی به عبدالله ندارد، و رفیق منصور با سکوت در مورد تاریخچه این رویدادها و بیان کلی آنها، مانع قضاوت صحیح خوانندگان جزوه‌اش و کلاً رفقای تشکیلاتی می‌شود.

– ضمیمه‌های الصافی که در جزوه تحت عنوان سندهای شماره ۱ و ۲ از آنها اسم برده می‌شود و رفیق منصور در نقد خود بیشتر به آنها استناد می‌کند، بندها و موارد بسیار بیشتری را شامل می‌شوند. اینها در مجموع خود یک کل را تشکیل می‌دهند. تفکیک و بررسی جداگانه این مواد بدون در نظر گرفتن ارتباط ارگانیک آنها، شیوه‌ای که رفیق منصور بکار برده است اساساً مضمون نوشته‌ها و حکمت نوشتن آنها را بی‌معنا جلوه می‌دهد. رفیق منصور عمداً چشم خود را بر روی قسمت زیاد این نوشته‌ها می‌بندد، چرا که مضمون آنها درست خلاف استدلال‌های رفیق هستند.

– در طول نوشته رفیق منصور، خواننده شاهد برچسب زدن‌ها، بکار بردن القاب و تعبیرات ناروا و ناحقی است که گاه بیانی کاملاً استهزاء آمیز بخود می‌گیرد. این تعبیرات و اصطلاحات از جدیت متن، حتی به عنوان یک نوشته، می‌کاهد. خصوصاً اگر در نظر بگیریم، کسی از این تعبیرات استفاده می‌کند، که زمانی علیه جریان‌های سیاسی دیگر که با همین ترمینولوژی به جنگ حزب ما می‌آمدند، به جدال قلمی شدیدی پرداخته است.

اینها و نکات دیگری نه چندان حاشیه‌ای، مطالبی هستند که در سطور بعدی به آنها می‌پردازم. رفیق منصور حکمت مقاله خود را با مقدمه‌ای شروع می‌کند. و در ابتدای نوشته چنین می‌آید:

"رویدادهای اخیر در کردستان عراق در عین حال عمق نفوذ تمایلات و اندیشه‌های ناسیونالیستی کرد در صفوف حزب کمونیست ایران را نیز بار دیگر به نمایش گذاشت. من اینجا از ذکر تحرکات و جنب و جوش ناسیونالیستی در سطوح درون تشکیلاتی و آکسیونی می‌گذرم چرا که این بار خوشبختانه و یا متأسفانه این تمایلات در شکل تبیین شده و مکتوب بصورت مقالات و قطعنامه‌هایی وجود دارند و می‌شود مستقیماً به خود این نوشته‌ها پرداخت."

رفیق منصور بعنوان عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست ایران، علی القاعده گزارشهای مختلفی از گوشه و کنار تشکیلات در اختیارش قرار می‌گیرد و بر همین اساس نیز از تحرکات و جنب و جوش ناسیونالیستی در درون تشکیلات آگاه است.

شکی نیست که چنین تحرکاتی وجود داشته‌اند و کسانی در صفوف حزب ما نیز احتمالاً باین تحرکات پیوسته‌اند. اما خواننده‌ای که از این گزارشات بی‌نصیب است و ناگزیر است مبنای قضاوت خود را این جزوه قرار دهد، تکلیفش چیست؟

چگونه می‌توان به کم و کیف این تحرکات پی برد؟ رفیق عبدالله تبیین کننده کدام تحرکات و تمایلات ناسیونالیستی است و مهمتر از آن چگونه به سخنگوی آنها تبدیل شده است؟

تدوین یک قطعنامه در مورد اوضاع کردستان عراق هر چند دارای اشکال و نارسا باشد، برای احراز چنین مقامی کافی نیست.

هدفم از طرح این سوالات طبعاً گشودن بحثی حقوقی اندر باب چگونگی اثبات بزهکاری نیست. و بطریق اولی معترض این هم نیستم که چرا این تحرکات ناسیونالیستی به تشکیلات گزارش نشده است، بلکه قصدم انگشت گذاشتن روی هدفی است که این نوع کلی‌گویی‌ها تعقیب می‌کنند. بقول رفیق منصور این یک نوشته سیاسی است و اگر ربط‌ها را نمی‌شکافد حکمت سیاسی خاصی دارد.

رفیق منصور، همانطور که معمول خودش است حرف آخرش را اول زده است: برای تحرکات دوره اخیر ناسیونالیسم کرد در تشکیلات باید رهبر پیدا کرد. اگر اسناد هم به اندازه کافی گویا نیستند غمی نیست. نسبت دادن یک بلاهت آشکار به مخالف خود، ترسیم چهره‌ی کاملاً مخدوش از او، قلمفرسایی در نقد این چهره کذایی و سپس لگد کردن حیثیت و چهره واقعی‌اش. این اساس سناریویی است که در قالب نقد نوشته‌های رفیق عبدالله تدارک دیده شده است. ادامه مقدمه به روشن شدن بیشتر این مطلب کمک می‌کند.

رفیق منصور در ابتدای مقاله خود خصلت عام نژاد پرستی، ناسیونالیسم و مذهب را برمی‌شمارد و مشخصاتی را که موجب تشخیص ناسیونالیسم در رویدادهای اخیر خلیج فارس می‌شوند طی صفحات ۲ و ۳ جزوه در چهار بند رده‌بندی می‌کند.

آنچه در این صفحات خواننده را بدنبال خود می‌کشانند، ادعا نامه‌ای است علیه تفکر ناسیونالیستی و بر ملا کردن گنبدگی آن. نویسنده با بیانی شیوا نشان می‌دهد که ناسیونالیسم کرد هم با نقطه عزیمتش از "ملت خود" چگونه "بی‌اعتنایی به حداقل معیارها و انتظارات آزادیخواهانه را به نمایش می‌گذارد".

در اینکه مکاتب و ایدئولوژی‌های فوق‌الذکر خصلتاً واجد این خصایص ارتجاعی و ضد انسانی هستند شکی نیست، هدف نویسنده هم از بیان این مطالب به هیچ وجه یک ترویج عام در باره این مقولات نیست. رفیق منصور مدعی است که مقالات عبدالله "همین مشخصات را باشد که با پوشیدگی و ظرافت بیشتری بروز می‌دهند" و خواننده با هر مقدار کنکاش در می‌ماند که کدامین اشاره مستقیم و یا تلویحی مقالات مورد بحث بیانگر "قرار گرفتن در اردوی آمریکا و تف انداختن بر روی بشریت معترض به این تجاوز است".

چه خوب می شد رفیق "پوشیدگی و ظرافت" مقالات را به کناری می زد و چهره کریه و ضد انسانی نویسنده ای را که در مقابل "دریده شدن شکم زندهای حامله ملت دیگر" خم به ابرو نمی آورد بر ملا می کرد. چه خوب می شد برای خواننده روشن می کرد حکمت آمدن جمله "تقدیس هنر و اخلاقیات عقب مانده ملی توسط چپ های جهان سوم و از جمله ایران و کردستان نمونه دیگری است" چیست و چه ارتباطی با مقالات عبدالله پیدا می کند.

تقییح عام تفکر ناسیونالیستی یک چیز و انتساب آن به کس یا به نوشته ای چیز دیگری است. بین این دو فاصله ای وجود دارد، تلاش رفیق منصور در متهم کردن رفیق عبدالله به داشتن بینش ناسیونالیستی بدون اینکه توانسته باشد این فاصله را پر کند، یا ارتباط را با استناد مستقیم به نوشته های نویسنده ثابت نماید، در کل نقد نافرجام مانده است. فرستادن پیام ابراز همدردی برای رهبران اپوزیسیون کرد عراقی، هر اندازه که خطا باشد، به تنهایی کسی را در صف نظاره گران خندان مصائب مردم عرب قرار نمی دهد.

فکری که در همین رابطه بطور طبیعی ذهن هر کس را بطرف خود می کشاند، این سوال آزار دهنده است که بالاخره مرز بین کمونیسم و راست افراطی کجا شروع می شود. چرا این مرز از پل صراط مذهبی ها هم باریکتر شده است. یک لکننت زبان کافی است تا به چاه ویل اردوگاه بورژوازی و امپریالیسم سرنگون شوی. اینجا نه سوابق و پیشینه، نه افکار و اعلام مواضع فعلی هیچیک موجب رستگاری نیستند. بالاخره "میزان" چیست و مرز بین کفر و دین کجاست؟

جریان "دو فاز"

طبق نظر رفیق منصور اشتباه تحلیلی رفیق عبدالله از جمله در این است که با دوره بندی ای که برای جنگ خلیج قائل می شود، بطور مصلحتی تاریخ و پیوستگی این کل واحد را از هم تفکیک می کند. بر این اساس مصلحت مورد نظر رفیق عبدالله باید این باشد که بر همسوئی و "صف بندی اپوزیسیون کرد و انتخاب سیاسی و تاریخی ناسیونالیسم کرد مبنی بر پیوستن به بلوک آمریکا" چشم می بندد و موجب می شود که این مهم بفراموشی سپرده شود.

در این جا چند نکته را باید مورد توجه قرار داد. تا جاییکه به سندهای ضمیمه ۱ و ۲ مربوط می شود، این نوشته ها بعنوان طرح پیشنهادی یک قطعنامه از طرف رفیق عبدالله به د.س ارائه شده اند، تا مبنای برخورد ما به رویدادهای عراق قرار گیرند. نویسنده قطعنامه تصریح می کند که "این قطعنامه همه چیز را در مورد عراق در بر ندارد و با این هدف تنظیم نشده است". از این گذشته همانطور که پیداست این اسناد اعلام موضع سیاسی نویسنده در مورد رویدادها نیست. و چون یک سند داخلی است، الزاما وسواس لازم را در بر ندارد و خیلی چیزها می تواند با توجه به توافقات عمومی مفروض گرفته شود. در یک سند داخلی، که قرار بوده مبنای پاره ای عملکرد تشکیلاتی قرار گیرد لزومی به تکرار همه احکام پذیرفته شده نیست. صرف پرداختن به برشی از یک "رویداد خیره کننده جهانی" چرا بمعنی انکار کل این رویداد است؟ بعلاوه بند ۲ سند اول که ظاهرا رفیق منصور نیز تأیید می کند قبل از هزیمت و "خراب کردن" احزاب اپوزیسیون کرد نوشته شده است به امر و موضعگیری در مقابل جنگ خلیج اختصاص یافته است. برای رفیق منصور هیچیک از این عوامل پذیرفتنی نیست.

وانگهی، این اسناد به د.س ارائه شده اند. نویسنده آنها خود اذعان می کند که در برگیرنده همه مسایل مربوط به عراق نیست. اگر یک دانشگاه مفروض "این اسناد را بعنوان تزهای نارسا و بی مطالعه به محقق بر می گرداندند" چرا د.س ما چنین نکرد؟ یکی از وظایف د.س کنترل و هدایت فعالیت های سیاسی درون

تشکیلات است. حال از دو خارج نیست. یا نویسنده به اشتباهاتش پی می‌برد و آنرا اصلاح می‌کرد پدیده‌ای که در حزب ما - و احتمالاً هر حزب دیگری - یک سنت است یا بر مواضع خود پای می‌فشارد. بالاخره کسی که خود را صاحب عقیده و اندیشه‌ای متفاوت از دیگری می‌بیند، با توپ و تشر که میدان خالی نمی‌کند. اما د.س هم این وظیفه خود را فراموش می‌کند. بنظر می‌رسد توافق عمومی مبنی بر انتصاب عبدالله به رهبری "تحركات و جنب و جوشهای ناسیونالیستی" وجود دارد.

نکته دیگر مسئله ارتباط با اپوزیسیون کرد عراقی است. این ارتباط به گذشته دورتری مربوط می‌شود و مسئله پوشیده‌ای نیست. دولت عراق هم از ارتباط ما اطلاع دارد. یعنی ما همواره و بطور رسمی وجود این ارتباط با اپوزیسیون کرد عراق را تأیید کرده‌ایم. دولت ایران نیز از آن اطلاع دارد. همه تشکیلات ما و بطریق اولی همه کادرهای رهبری حزب ما از این ارتباط مطلع هستند. نور پروژکتورهای تلویزیونهای کشورهای غربی باعث نشده است که ما ناگهان به ارتباط این گروهها با غرب پی ببریم. در واقع همانطور که رفیق ایرج آذرین در مقاله "تراژدی کرد" در کارگر امروز شماره ۱۴ اشاره می‌کند، "مدتها بود که احزاب ناسیونالیست کرد تلاش می‌کردند به غرب تفهیم کنند که صادقانه مایلند مطابق قوانین آنها بازی کنند" اما علیرغم این وقوف و آگاهی، ارتباط تشکیلات ما در حد معینی و با دلایل معینی با آنها ادامه یافته است. من هیچ نوشته مکتوبی را سراغ ندارم که طی آن کسی به این ارتباط و ادامه آن انتقادی داشته باشد. هر چه بحافظه‌ام مراجعه می‌کنم، نمی‌توانم بخاطر بیاورم که کسی یا کسانی از رهبری حزب ما ملاحظه‌ای در این باره داشته‌اند. به همین خاطر لحن و بیان رفیق منصور وقتی در این باره اظهار نظر می‌کند، برای من تعجب‌آور است.

رفیق می‌نویسد: "مگر نه این است که دولت عراق قبلاً، تا آنجا که تبیینهای شفاهی دست اندرکاران حزب کمونیست در کردستان گواه مسئله است، برای هشدار به شما در مورد نزدیکی به احزاب اپوزیسیون کرد اردوگهان را بمباران شیمیایی کرده و حدود ۳۰ نفر را کشته، بارها اخطار داده و احتیاط در این مورد یکی از اصول دیپلماسی کومه‌له است؟"

رفیق منصور در اینجا با صیغه دوم شخص جمع کسانی را خطاب قرار می‌دهد. "برای هشدار به شما"، "اردوگهان" موضوع از چه قرار است؟ کدام شما؟ اردوگاه چه کسانی؟ رفیق منصور حق ندارد آنطرف خط بایستد. از زمان تشکیل حزب کمونیست ایران - اگر نه قبل از آن - رفیق منصور از این ارتباط اطلاع دارد، بعد از تشکیل حزب، یعنی نزدیک به یک دهه، رفیق منصور همواره عضو ارگانهای رهبری تشکیلات ما بوده است، تعیین سرنوشت تشکیلات و تعیین خط مشی سیاسی سازمان کردستان حزب و از جمله ارتباط با احزاب، سازمانها و دولت‌های دیگر در حیطه اختیارات رفیق بمشابه عضو موثر این ارگانها بوده است و خود در بیشتر موارد تدوین کننده و یا تدقیق کننده این خط مشی بوده است. از اینرو رفیق ما بسادگی می‌توانست اظهار نظر کند، تصمیم گیری نماید و آنطور که صلاح می‌دانسته است، قطع یا اصلاح این ارتباط را پیشنهاد نماید. و جدا فکر نمی‌کنم با مخالفتی روبرو می‌شد. نمی‌توانم بپذیرم که رفیق منصور نیز پایبای افکار عمومی مردم اروپا به ماهیت احزاب اپوزیسیون کرد پی برده است. اگر احزاب اپوزیسیون کرد عراق کنتررا و اونیتا هستند، این دگردیسی یک شبه بوجود نیامده است. بنابر این اگر انتقادی به این نوع ارتباط وجود دارد، اگر نه بیشتر، لااقل به اندازه دیگر اعضای رهبری حزب متوجه رفیق منصور هم هست.

اینکه هر حزبی به تناسب اوضاع و احوال تاکتیک‌هایش را تغییر می‌دهد، روابط خارجیش را حک و اصلاح می‌کند، امری قابل فهم. رفیق منصور نیز می‌تواند در موقعیت رهبری حزب حکم به اصلاح مسیر حزب در دیپلماسی و روابط خارجیش بدهد. و سیاست جدید را طی ابلاغیه‌ای به اطلاع اعضای حزب برساند. و تازه بعد از این کارهاست که افراد می‌بایست مورد مواخذه قرار گیرند.

اینکه ارتباط تاکنونی با احزاب اپوزیسیون کرد عراقی، سیاست درستی بوده است یا خیر، بحثی است قابل طرح در یک پلمیک سیاسی و ابدا ایرادی به آن وارد نیست. اما طرحی که با نوشته رفیق منصور در ذهن خواننده ترسیم می شود آن چیزی نیست که در عالم واقع وجود داشته باشد. مواضع عبدالله به هر میزان ناسیونالیستی باشد، تاریخچه روابط با این احزاب را وارونه نمی کند. نکته دیگری که در نوشته رفیق منصور بطور برجسته ای بچشم می خورد، یکی گرفتن حرکت مردم کردستان عراق و احزاب ناسیونالیستی است. نویسنده بنحو عجیبی اصرار دارد که اولی را نادیده بگیرد و هر بار که ناچار می شود اسمی از آن ببرد، بلافاصله آن را به احزاب ناسیونالیست کرد منتسب می کند. انگار فراموش می کند که چند صفحه قبل در همین جزوه چندین پاراگراف علیه این تفکر و علیه این "برسمیت شناختن حس تملک ناسیونالیسم به ملت و تعلق وجود و حرکت مردم یک ملت به ناسیونالیسم" مطلب نوشته است.

در نوشته های رفیق عبدالله کل مسئله پیرامون "خیزش توده ها" و "حرکت توده های مردم" دور می زند و اگر صحبتی از احزاب ناسیونالیست می شود "حرکت توده ها" محور بودن خود را از دست نمی دهد. اتفاقا کل قطعنامه هم به این منظور تهیه شده است که "مبنای روش برخورد ما به این جنبه از تحولات عراق قرار گیرد".

آیا این تعدد در یکی گرفتن و همسان شمردن حرکت توده های مردم در کردستان عراق و احزاب اپوزیسیون کرد به این خاطر است که در عالم واقع همانطور بوده است؟ آیا مطابق دانسته ها و گزارشات رسیده به رفیق منصور تمیزی نمی توان بین آنها قائل شد؟

واقعیات غیر از این می گویند. گزارشی که توسط چند تن از اعضای ک.م و کادرهای کومه له تهیه شده که خود آن ایام در کردستان عراق بسر می بردند، خلاف این را ثابت می کند. شاید گفته شود روایان این گزارش نیز خود ناسیونالیست هستند و به همان ورطه افتاده اند که عبدالله، بنابراین گفته هایشان قابل استناد نیست. اما قضیه اینجاست که خود رفیق منصور هم نظری غیر از نظر فعلی خود داشته است. جنبش مردم که در این جزوه این چنین در مورد آن سکوت می شود، با حرکت احزاب ناسیونالیست یکی قلمداد می شود و یا "با رنگ عوض کردن عشایر مسلح شده توسط دولت" توضیح داده می شود، در گذشته نه چندان دور، یعنی حدود یکماه قبل از انتشار این جزوه، یعنی زمانی که این حرکت هنوز به دستمایه ای برای تسویه حسابهای درون تشکیلاتی تبدیل نشده است، بعنوان "اعتراض توده ای و مردمی" وجود داشته است. توضیح می دهم:

در تاریخ ۱۷ آوریل ۱۹۹۱ دفتر سیاسی حزب کمونیست ایران در جزوه ای داخلی رؤس نظرات خود را در مورد رویدادهای اخیر در کردستان عراق بیان کرده است. در صفحه ۲ این جزوه در بند ۵ چنین آمده است: "... عملکرد ناسیونالیسم کرد در بحران خاورمیانه، از جمله با ... تعمیق شکافهای ملی میان زحمتکشان عرب و کرد، ائتلاف با ارتجاعی ترین نیروهای محلی نظیر بنیادگرایان شیعی در عراق، قیچی کردن روند اعتراض توده ای و مردمی به نفع بند و بست از بالا برای کسب قدرت ...".

پس معلوم می شود که این حرکت "رنگ عوض کردن عشایر مسلح شده و توسط دولت" نیست بلکه روند اعتراض توده ای و مردمی است. این "روند اعتراض توده ای و مردمی" نه تنها وابسته به احزاب ناسیونالیست نیست، بلکه توسط آنها "قیچی" می شود!

فکر می کنم این جمله بیان واقعیتی است که در کردستان عراق رویداد. در این فاصله یکماهه هیچ اتفاق دیگری

در خارج از تشکیلات ما روی نداده است که رنگ این واقعیات را عوض کنند.

آنچه باعث این تغییر تحلیل شده است نقشی است که این رویدادها در جدال درون تشکیلاتی می‌توانند بازی کنند. بهر رو این خود بحث جداگانه‌ای است و من در اینجا به همین اکتفا می‌کنم.

پرو - عراقی ، پرو - آمریکایی

یکی از جنبه‌های ناخوشایند نوشته رفیق منصور، که نه تنها روش سالمی در یک مبارزه فکری درونی نیست، بلکه بنظر من از جدیت مقاله می‌کاهد، بکارگیری اصطلاحات و عباراتی است که احزاب دیگر زمانی علیه حزب ما و رفقای ما بکار می‌بردند. اصطلاحاتی مانند: عشایر، روستایی در نظام پیشاسرمایه داری، پرو عراقی، پرو آمریکایی و از این قبیل برجسب‌ها با گشاده دستی فراوان نه تنها نثار رفیق عبدالله می‌شود، بلکه هر صدای احتمالا مخالفی را هم در آینده هدف گرفته است. قرار بر این بود ما به روش معمول دیگران تاسی نکنیم، قرار بر این بود کسانیکه با روش و نظرات و خط مشی رهبری مخالف باشند، نه تنها مخالف باشند، حتی هنگامیکه بخاطر اختلاف نظر با سیاست‌های رهبری از حزب ما کناره‌گیری می‌کنند "آنطور که در سنت سوسیالیسم عرفانی و فرقه‌های روشنفکران باب است، با تکفیر و تحقیر و فشار اخلاقی روبرو نشوند".

من می‌پذیرم که بند ۵ سند اول رفیق عبدالله جایی که به تبلیغات رادیویی ما اشاره می‌کند، مخالفت با سیاست معینی، معنی می‌دهد. اما چرا ناسیونالیسم از این جمله بیرون می‌زند؟ چه فرقی است. بین این و مخالفت رفقای غیر کرد (که فکر می‌کنم در این جزوه عبارت انتقاد محدودنگر، انسان دوستانه اشاره‌ای به آنهاست) هنگام به بحث گذاشتن نخستین متن اعلام موضع حزب در قبال بحران خلیج؟ آیا صرف کردن باعث انتسابش به اردوگاه ناسیونالیسم کرد می‌شود؟

رفیق منصور از زبان نویسنده پرو عراقی بودن را بخود نسبت می‌دهد تا در پوشش آن به حملات غیر منصفانه علیه او دست بزند. این عمل راه را هموار می‌کند تا حریف به موقعیتی رانده شود که نقطه عزیمتش "با تمایلات رایج مردم عادی کردستان عراق و تازه آن بخش که با افق اپوزیسیون ناسیونالیست بار آمده‌اند و برای ادامه عملیات طوفان صحرا تا سقوط حکومت عراق هورا می‌کشند" تفاوت چندانی نداشته باشد. به این ترتیب چند سطر بعدتر با اتیکت پرو - آمریکایی که ظاهرا حالا دیگر کاملا برازنده‌اش شده است سر بر می‌آورد.

تازه قضیه به همین جا خاتمه پیدا نمی‌کند. با یاری گرفتن از موضوع دیگری و نقل بدخواه آن پلاک پرو - عراقی بودن نیز باید بگردنش آویخته شود. علت پیدا شدن پاراگرافی که در زیر نقل می‌کنم در نوشته رفیق منصور تنها می‌تواند این خاصیت راداشته باشد.

رفیق منصور می‌نویسد: "... همان جریانی که دو سال قبل، از جمله با این انتقاد به جدال ما آمده بود که گویا رابطه کومه‌له با عراق را تیره می‌کنیم و می‌خواهیم از زیر بار مسئولیت جمعی این تماس شانه خالی کنیم ..."

پس معلوم می‌شود پرو - آمریکایی امروز، همان پرو - عراقی دیروز است که دو سال پیش نگران تیره کردن روابط با عراق بوده است و "امروز که زمینه را مساعد می‌بیند در صدد ایجاد پیشینه انتقادی نسبت به رژیم عراق است".

رفیق منصور در این مورد روی ضعف حافظه اعضاء کمیته مرکزی خیلی حساب کرده است. این انتقاد دو سال پیش از جانب کمیته مرکزی کومه له مطرح شد، نه رفیق عبدالله که در کومه له مسئولیتی نداشت. تازه طرح مسئله به اینصورت درست نیست. در آن انتقاد دو سال قبل هم قضیه ایدا بدینصورت نبود که گویا کسانی در رهبری حزب ما مخالف ارتباط گیری با عراق و یا خواهان گسستن این روابط باشند و در مقابل عده ای دیگر - ظاهرا پرو - عراقی های دیروزی - به گله گی برخیزند و از تیره کردن روابط کومه له با رژیم عراق اظهار نگرانی نمایند. من بخاطر ندارم رفیق منصور و یا کس دیگری در رهبری کومه له و حزب به لحاظ اصولی ایرادی به این روابط گرفته باشد. انتقاد دو سال پیش هم بهیچ وجه معطوف به این وجه مسئله نبود.

بنظر می رسد این رفیق منصور است که چه در مسئله "ارتباط حزب ما با اپوزیسیون کرد عراقی" و چه در ارتباط با عراق دارد برای خود و دیگران پیشینه های دلخواه می سازد.

ماجرای خیانت آمریکا

در این قسمت طی چندین صفحه سعی در این می شود که اشتیاق و آرزوی نویسنده به ادامه عملیات طوفان صحرا و امیدواریش به آمریکا را بخوانندگان نشان دهد. اما وقتی جملات و عبارات در اصل حتی بطور تلویحی هم فاقد چنین مضمونی هستند، باید به تخیل پرداخت و ادامه دلخواه مقالات را این بار در جملات گفته نشده پی گرفت و نقد خود را روی این جملات دلخواه سوار کرد. رفیق منصور می نویسد:

"نویسنده منتقد "احساس خیانت" در توده های مردم نیست، بلکه آنرا به نحوی تایید آمیز و با ارائه فاکت از "چرخش آمریکا" گزارش می کند." و در نهایت "معنی احساس خیانت، انتظار از آمریکاست، اینجا مضمون این انتظار هم بیان شده است: عدم چرخش در سیاست آمریکا و ادامه یافتن کمپین آمریکا برای سقوط رژیم عراق ... یعنی ادامه یک تجاوز امپریالیستی و خانه خرابی میلیونی مردم عراق و کویت".

صرفنظر از اینکه مضمون کلی نوشته، بنظر من، در جهت استنتاجات رفیق منصور نیست، اما فرض کنیم این حدس و گمانها درست باشد، و این مقاله و این جملات در ادامه منطقی شان به همین امیال و انتظارات بینجامد، آنوقت دلیل سکوت رفیق منصور در مقابل مقاله دیگری از کارگر امروز در همان شماره، اما بقلم رفیق رضا مقدم چیست؟ توجه کنید:

"با بحران خاورمیانه، آمریکا و متحدانش رهبران جنبش کردستان عراق را از باز گذاشتن راه مذاکره با رژیم عراق منع کردند و از "شرط بندی روی اسب بازنده" باز داشتند و آنگاه که به مقاصد خود رسیدند، رهبران جنبش کردستان عراق را رها ساختند و مردم کردستان را قربانی اعاده حیثیت ارتش شکست خورده، زخمی، داغدار و تشنه انتقام که آمریکا برای آینده عراق به آن امید بسته است، کردند." (کارگر امروز شماره ۱۳ مردم کردستان عراق قربانی نظم نوین جرج بوش).

با همان متد رفیق منصور احساس سمپاتی را در لابلای نوشته رفیق رضا نسبت به "جنبش کردستان" می توان بوضوح مشاهده کرد. نویسنده ایدا منتقد دل بستگی مردم و حتی رهبران کردستان و چشم امید بستن به آمریکا نیست. نقد رفیق رضا متوجه آمریکاست که رهبران جنبش کردستان را رها ساخته است (بخوان خیانت کرده است). رفیق رضا منتقد آمریکاست به این دلیل که بجای "رهبران جنبش کردستان" به ارتش عراق امید بسته است.

آیا می‌توان حکم داد که رفیق رضا ادامه عملیات طوفان صحرا را تا قلع و قمع و سلاخی کامل ارتش شکست خورده عراق آرزو می‌کند؟ و مهمتر از آن آیا او هم خواهان تداوم عملیات و خانه خرابی میلیونی مردم عراق و کویت نیست؟ با این متد رفیق رضا هم متوجه قبح مسئله نیست و دارد بر همه بند و بستها و بده بستانه‌های رهبران جنبش کردستان عراق و آمریکا صحنه می‌گذارد. آیا رفیق منصور حاضر است در مورد این مقاله رفیق رضا هم بگوید: "اگر کسی نویسنده را نشناسد و از ایدئولوژی و تعلق حزبی او خبر نداشته باشد، می‌تواند مقاله کارگر امروز را بسادگی یکی دیگر از بیانات سخنگویان ناراضی‌تر جبهه کردستان تلقی کند". این دو مقاله به لحاظ مضمون و متد کاملاً شبیه هم هستند. بالاخره نمی‌توان با دو استاندار سراسر پدیده‌های مشابه و عین هم رفت.

در مورد بکار بردن مقوله "جنبش کردستان" نیز وضع مشابهی وجود دارد. موافق تذکر بسیار بجای رفیق منصور هستم، وقتی که از بکار بردن این مقوله بدون ذکر صفات متمم آن (ملی، خودمختاری طلبانه، و یا هر چیز دیگر) انتقاد می‌نماید. اما چه خوب می‌شد که رفیق منصور با همین وسواس ذره‌بین روی همان مقاله رفیق رضا مقدم نیز می‌گرفت و به همه مبلغین و مروجین حزب تذکر می‌داد که دچار مسامحه و تساهل نشوند، چون متاسفانه مقاله رفیق رضا هم با حذف صفت تکمیلی مربوط به "جنبش کردستان"، باعث زنده شدن مفاهیم ناسیونالیستی در حزب ما می‌شود.

بحث رفع توقیف از هلیکوپترها بنظر من هم برآستی تاسف آور است و بحث مناطق نفتی کرکوک از آن هم تاسف آورتر. در این هر دو قسمت رفیق منصور با بیانی استهزاء آمیز سعی کرده است این عبارات را نه در ظرفیت و معنایی که در اصل در مقالات عبدالله وجود دارند، بلکه آنطور که مکمل تحلیل خودش است بکارد بگیرد.

تمام جملات و کلمات را به هر نحو که بغل هم بچینید، نمی‌توان به این نتیجه رسید که منظور از عبارت "رفع توقیف از هلیکوپترها"، نشان دادن "نقش شامخ" هلیکوپتر در شکست و هزیمت کردهاست. نویسنده از این موضوع به عنوان فاکتی در تغییر جهت سیاست آمریکا استفاده کرده است. این ادعا درست باشد یا نادرست، کاربردش در مقاله در جهت استنتاجات رفیق منصور نیست.

هم چنین است بحث مناطق نفتی کرکوک. اصل جمله در متن چنین است: "چرا و چگونه مردم مسلحی که بدنبال خیزشهای عمومی توانسته بودند مناطق مهمی و منجمله پاره‌ای از منابع نفتی را تحت کنترل بگیرند و مغرورانه از آینده کشور صحبت کنند با این سرعت به هزیمت افتاده و به آوارگان گریز پایی که بیک لقمه نان محتاجند تبدیل شدند؟".

کل جمله را به این جهت تمام و کمال نقل کردم که جایگاه عبارت "منجمله پاره‌ای از منابع نفتی کرکوک" که تکیه رفیق منصور در نقد روی آن قرار گرفته است، بار دیگر برجسته شود. در تمام مقاله دیگر سختی از نفت کرکوک و اهمیت آن در اقتصاد آینده کردستان مستقل وجود ندارد. هیچ اشاره تلویحی دیگر هم در تمام مقاله یافت نمی‌شود که با کش دادن آن بتوان بنحوی به ایده "نفت کرکوک بصورت یک رویای دست نیافتنی و قائم به ذات در تفکر ملیون کردستان" رسید.

اما در مقاله رفیق منصور بیش از یک صفحه به این موضوع اختصاص یافته است و به این نتیجه‌گیری ختم می‌شود که "گفتن اینکه حتی پاره‌ای از مناطق نفتی را تصرف کرده بودند، بخودی خود چیزی بیش از تعظیم به فیتیش قدیمی جنبش ملی در کردستان نیست".

در نقد، بر سر مسئله "سرزمین امن" هم همین بلا آمده است. تو گویی روح شیطانی ناسیونالیسم در ذات کلمات "نفت" و "سرزمین" لانه کرده است. نقش استعمال این کلمات در یک جمله کافی است که نویسنده به سلک "عشایر" - البته از نوع سلحشور آن - در آید که همواره برای دولت مرکزی "غائله" درست می کند.

منهم نوشته رفیق منصور را خواندم و در باره آن نظر دادم. آنچه نوشته شده است نقد نوشته های رفیق عبدالله مهتدی نیست. ناقد در طول متن به مضمون و معنای اصلی مطالبی که به نقد آنها برخاسته است، وفادار نیست. نوشته های رفیق عبدالله را آنطور که مایل است باشند، نقل کرده است و نه آنطور که در واقع امر هستند.

اما آنچه بمراتب بیشتر موجب نگرانی می شود، نتیجه ای است که این شیوه برخورد به اختلاف درونی بیار می آورد. همانطور که گفتم صرفنظر از اینکه شخصیت افراد را ببازی می گیرد و این بخودی خود سنت گذاری خطرناکی است که قرابتی با کمونیسم ندارد. بلکه و مهمتر از آن مانع شفافیت اختلافات گرایشات موجود در حزب می شود و این ابدا کمکی به سامان گرفتن یک حزب کمونیست کارگری نمی کند.

۱۹۹۱/۶/۲۵